

را و پوسستن کیتان کب پمجد علیخان و روشن متبخر تریوادی

چو آمد باخام اپریل ماه
 فرانسیس بود و بچلی پتن
 فراوان نبودند بودند کم
 روان کرد چندی ز فوج و سپاه
 سر اسیر رسیده غارت نمود
 ز گسترده و ز پوشیدنی
 ز هر گونه خواهسته بشمار
 بتاراج بردند بکسر سپاه
 دو پلکس چو بشنید شد پر زخم
 ز مندی به راه سپید سپاه
 و گرا پنجه باید بسنگام جنگ
 فرستاد و فرمود گردد روان
 بگیرند آنجا که را بزور
 چو گشتی پادم منزل رسید
 جهان گشت چون روی زنگی سیاه
 شد آسان بر آنجا که چیر دست
 بد از سنت داود فرسنگ پنج
 تریوایش نام و کم مایه جای
 در آنجا ای تخته بس بزرگ
 دروشش فزاج و برون استوا
 بارکات ناصر پاد زرا
 ندانم چه بود ستشان کار و فن
 از ایشان چو ناصر بداد شغ
 بتاراج آن مردم سپکناه
 سر امانتی با عمارت نمود
 ز خورد و ز آشام و نوشیدنی
 بسی چیز شایسته و شاه هوار
 بشد روز کا لا خدا یان سیاه
 دو صد از فرانسیس با دو دم
 همان تو پسخران چو ابر سیاه
 بگشتی درون بی شک و درنگ
 بچلی پتن سپهر باد و مان
 بجان بداندیش افکنده شور
 ز گردون رخ روز شد نا پدید
 پک حمله آن شکر کینه خواه
 بشهر اندرون کرد جای نشست
 دمی کوچک و عابای تیمار و ریج
 بر آورده از خار و از خس سرای
 بر آورده گردش صاری سترگ
 محمد علیخان خنجر گذار

بناده در ایجابی از خود سپاه
 ز بوم یورب پنج صد مرد جنگ
 چون زد یک تجمانه آمد سپاه
 بناموش بتان سنجکوتبان
 سپرده بدشمن تھی کرده جاک
 بشد جان ناصر از ان پرترسم
 دو ساله پول دو گردن فرار
 بجای سکا لش نشسته دوتن
 پس از گفتگو رایها شد در
 فراوان شکفتی فراید مرا
 که بندی سپه را بجوانم سپاه
 دو ساله باشکر نامدار
 گرفته زمین وز ما را بزیر
 برابر شدن با صد و با هزار
 نیار و در رعیت و افسوس و آه
 ز گفتار مردان بدتر زن زن
 با کلام این نام آورده روی
 گزیده فرستاده راهجوی
 بلا رنس داده بدینسان پیام
 و گر خود نیایی فرستی سپاه
 باید تو را آنچه دینار و گنج

که دارد گذرگاه دشمن نگاه
 دو پیکس فرستاد کار جنگ
 به پکار نامه کسی پیش راه
 سپردند تجمانه از سیم جان
 روان گشت آن شکر شیر در آ
 روان محمد علی شد و نرم
 دو گرد سرافراز و دور ساز
 ز پیکانه کرد و تھی انجمن
 بیاید ز انگریزیه چاره جبت
 شکفتی چه باشد بد آید مرا
 گر آزاد و گرنده باشد سیما
 رسیده شمارش بیصد هزار
 دوره چار صد تو پنهان چو شیر
 به پیکانه بومی دشمن شکار
 بر آن مردم بد دل ناسپاه
 همان به که کوتاه سازم سخن
 دولت بسته گردانم از گفتگوی
 محمد علی خان آزاده نویسی
 سپاری اگر تو بدینسوی کام
 جنگ فرانسویس و ارو نه راه
 سپارم بتو دل ندارم برنج

ز تو نام بستن زمن خواسته
 شنید و بپذیرفت لاریش شیر
 زمندی سپه بچند با هزار
 فرستاده باتوپ و آلت جنگ
 باغاز ماه جوی فوج کین
 بگینگی درون بود خان با سپاه
 به پیوست و دو لشکر کینه جوی
 ز ماه جوی نوزده رفته روز
 نمود ارشد لشکر کینه خواه
 فرستاد تارقه اندر نهان
 سپه چند و جای نشست کجاست
 ز لشکر جدا گشته کار آلمان
 بزودیک سالار گشته باز
 گزیده یکی جای پراز درخت
 بکنده یکی کنده برگرد خویش
 شنید و روان گشت با کب پناه

نگرود ز تو خواسته کاسته
 کزین چار صد انگریز و سپه
 سپهدار کستان کب پناه
 پیش محمد علی پنه درنگ
 بگینگی بسا مد بریده زمین
 بد انجانی کستان کب رزمخوا
 بسوی تریوادوی آورد روی
 بر آمد چو باتیغ گیتی فروز
 محمد علی چند کس از سپاه
 به چند پاره روز و شمن نشان
 خبر آورد راست بکرم و کاست
 بر فتنه و جستن هر کون نشان
 نهنقه بر و برگشاد و ندر از
 که نابد گذراندر و باد سخت
 که نارد کسی رفت زان کند پیش
 بهم گشت نزدیک هر دو سپاه

مقاله محمد علی خان و کستان کب باقرانید و صحبت

منودن کستان کب باقرانید و صحبت علی خان

چو بنمود لشکر به پیکار جنگ
 کب آمد بزودیک خان دلیر
 کمر شک و بگذشت گاه درنگ
 چنین گفت کای نامبردار شیر

چو گرگ آورد تا ختن بر بره
 بر دجله حملد بیرونه دلیر
 بر اندیشش را سرور آرد بدام
 بدارد گرفتار و آسیر برای
 بگیرم گذرگاه بدخواه تنگ
 چند ازم از پا در باره را
 مانند بیدخواه جای پناه
 سپه را که روی اندر آرد برو
 بختبید و نهنسار و کینه پای
 شد از بیم فتنه سروده درین بغض
 نه در تن روان و نه بر روی زنگ
 گشتش چون مرده خفته بگور
 چرا نزد کنده نمودی خرام
 ز نزدیک ما خویش را آورد
 ز نذر تو بوشکر تو نشان
 بجان مهر نواب کرده گزین
 بهراه او راه برده بسره
 نگردم جدا تا بن هست جان
 روم خویش و او را گذاریم کجا
 فدا کرده از بهراه جان مهر
 یکی گول تو پاز کینه خواه

بفرمای تا لشکرت یکسره
 بنخیز زانسانکه درنده شیر
 به دشمن پاویز و از بهر نام
 به پیکار بدخواه را بسته پای
 بدروازده من از تو جنگ
 با تش کنم تیر خمپاره را
 بت و خانیه بت نایم شباه
 بفرمودن سر مانده کینه جوی
 دلیران ارکات یکتا بزجای
 نپذیرفت فرمان سالار کس
 نکرده کسی هیچ آهنگ جنگ
 بر ایشان چنان ترس آورد زو
 بکب از فرانسیس آمد پیام
 چو ما را نباشد بسم کارزار
 و گرنشوی تو پاتش نشان
 بسویش فرستاد پانچ چین
 بهشتی و بارش بسته کمر
 بهر جا بود خان فرخ نشان
 کجاوین مردی نماید روا
 منم تیر جان در اچون سپه
 فرستاده تا باز گردد ز راه

سوی انگریز آمد چپن کس
 گذشته بد از روز روشن و پیا
 بشد تیز کپتان کپ کینه جوی
 بز توپ تا گشت نزدیک شام
 ستو پیده از گوشش و گروه
 بشد روی گیتی سیه همچو قیر
 دو دشمن ز پیکار بر کاشت رو
 ده از انگریزان و مندی سپا
 زتن کرده پرو و شیر بران
 دو صد از محمد علی گشته گشت
 ندانم چه آزد کی یافت راه
 بدانکه که خورشید ز گشت مر
 کپ آمد سوی سنت داود باز
 ز جهان که بد داده از خواسته
 نداده ز گنج حوز اور پیشیز
 جو مردم پذیرفته نارد بجای
 نه چنان شان بود پیکار و پست
 سرا پا چو پهموده بد کار شان
 همه خوار گشته و ناچرز پست
 کنون خانه ویران و فرزندوزن
 بزرگی و فرماندهی داده پست

بشد گشته افتاد بر خاک جنس
 چو تیر آمد از دشمن ناسپاهان
 باور و بدخواه آور و روی
 نمون شد سر گشت زین زبام
 نهان گشته چون لعل در کان بکوه
 پر از روشنان گشت گردون چ
 سپه راتن خون روانه چو جوی
 پشاد و پنجاه بر خاک راه
 بخواری فتاده تن ناتوان
 بخون و خاک اندر غشته گشت
 میان کپ و خان جهان پناه
 بیامد مبرگه نوزده
 روشش ز خان بزرگرم و گذراز
 شکسته جو آمد نوزده گشته
 پر از زنج بنمود و آزد و پیشیز
 ستوده نباشد بهر دوسرا
 همه کار شان بود بی بند و بست
 شکست انچنان تیز باز ار شان
 برفت آنهمه کامرانی ز دست
 شکم نان و جامه نیاید بین
 پیش آمده روزگار درشت

۱۲۵

پرتش سزاگشته بنده پرت	شده بنده بنده زیر دست
بخواری چو در خاک سنگ سیاه	شاده ز تحت بزرگی و جاه
بگشته و گشته شده نیز خود	به پوسته پوسته دل کرده بد
سپرده به پگانگان روزگار	ز بس ابله می رسد گر کرده خوار
بناوه گنه اختر و بخت را	بداوه ز کف اختر و تحت را
ز پیشین بزرگان دانش نهاد	برینم یکی گفتم آمد بسیار
دو دیده زویدار گیتی نهفت	یکی در روی بر سر چاه خفت
بگفتش چه حسپی بجای گزند	گذر کرد بروی یکی بهوشمند
پفتی شوی مفت و چاه تباہ	ز پهلوی پهلوی چو گردی بجپاه
شادان بچو نیست زانم گذر	بگفت از غیبت است اختر بر
کزین رای تیره چو شب باز کرد	بپاسخ نیوشنده لب باز کرد
چه بینی و کورانه نفی بجپاه	تورا دیده دادند تا چاه و راه
سپس زان ستاره شماری زبون	تن خویش را خود سپاری بخون
بخواب آب آب اندر ش شو تباہ	نگوید تورا بخت نزدیک چاه

ورود فرقه بلند زیر بهند و سخن نمودن

بعضی اکنه متصرف در تکریشان بجپاه

بلندیز را بخت شد در سنون	چو بر سال غث صاد و باشد فروزا	۱۵۹۵
ز هر گونه کالاداران کرده با	سوی کشور جاوه کشتی چهار	
روا کرد اینجا که کار خویش	پاورد و افزونت بازاریش	
برفتی و باز آمدی سال و ماه	بدان سوی بر خویش گشوده را	

بجز کوئی و کمپنی هفت سال
 سپس زان بهم گردش چند
 جز ایشان نیارت دیگر کسی
 سرآمد بدینگونه هم چند سال
 بلندیز از جاویان پهر اس
 چه باشد فراوان در آن زمین
 ز شهر بلندیز آمد بسیار
 بهره بسی خورد شتی همان
 سپه دارشان و زوک داشتیم
 بر آورد کاجی لبان حصار
 یکی باره ساخت از سنگ و شست
 روا کرد بازار گانی در و
 زهر گونه کالافزون از شمار
 چو پر دخت ز نیکار آن نامجوی
 بینگار انگس که بد پادشا
 به پیغام و نامه بدور راه بست
 بد و مهربان گشت بینگار شاه
 چو بد خار بازار گانی همیشه
 میخواست در هند از راه از
 پیش چون به بندری دسترس
 جو آمد بلندیز پیرید راه

ز خود هر کس آورد و نبر ختمال
 یکی کمپنی گشت در کار کرد
 بر دمال گرسود کردی بے
 نشد ساخته کوئی از بهر مال
 همی بود و میداشت مرغوشن ما پس
 کج اندیش و طرار و ناپا کدین
 ده و چار با مردم رز ساز
 همه پر ز سامان و بار گران
 ز دریا چو در جاوه بگذاشت گام
 ز ایوان کیوان بسی استوا
 بالای کوه و بهنای دشت
 جواهر ز دریا و گانی در او
 بزینت نهاده چو صینی نگار
 پاورد سوی دیگر کام روی
 بزرگ و سرافراز و فرمانروا
 چو دلخواه شد کار یکسر دست
 بکام دلش گشت بگشت شاه رام
 بهر کس قناده بره بر تکمیش
 باشد گشوده بکس راه باز
 میخواست آید جز از خویش کس
 بجاوه دلش گشت با او تباہ

سکا لید باوئی همی برای به
 پاویخت با پرکیشان بختگ
 ندانم چه سان بود انجام اوی
 سپلبر و نامی پس از چند گاه
 سیلان باید ز راه در آ
 گشود ره کینه با پر تکمیش
 زدستش را کرد سیلان همه
 سراندپ و سیلان نباشد جدا
 رسیلان چو پر دخت آن نامو
 سوی خاک ارکات آورد و
 تختین بیاید به بنگا پتن
 به ابا گایگه کار داران نشانند
 بسدرس پتن آمد و ساخت کار
 بدین هر سه جاشد چو کارش دست
 چو افزود بر ششصد و یک هزار
 بسوی کنا نوز بهن ساد روی
 وزا بنجا بگیون و کوچی براند
 بسوی کرگنور آمد چو شیر
 ز بوم طیس بار این چار شهر
 تخت از بلند یزیه پر تکمیش
 فراوان در گرجای فتنش زدست

بدانسانکه از به سکا لان سزد
 پیامختان نام ایشان ختنگ
 چگون صرخ گردید بر کام اوی
 ز بوم بلند یزیه سموده راه
 ابا خوشش آورده چندین جهاز
 بر و نوش گیتی همه کردیش
 پراگنده کرد آن فراوان رس
 بهر نام گوئی بود آن روا
 بداندیش را کرده پر خاک سر
 یازار گانی شده راه جوی
 چو از بخت ره گشت آسوده تن
 یازار گانی وزا بنجا براند
 به پمیلی پتن بست زانجای بار
 دل از کینه پر تکمیشان نشست
 سه دشتت از سال محیی شمار
 به پیکار گرفت از کینه جوی
 تن پر تکمیشان چون در نشانند
 ز بالا سردشمن آورد زیر
 گرفت و همه کام دل دید بهر
 بهند اندرون بر جگر خورش
 بلند اخترش شد نگو سار پست

جز انگریز از دیگران گرسخن ^{۳۹۷} بگویم مرا این نامه ناید بین

و رود فرقه فرانسیه به مالک هندوستان

و کوئی ساختن در بندر روست

فرانسین بر ششصد و یک هزار	چو یک سال افزود بر بست بار	۱۶۱۰
سوی مالدیو آمد و در به ساز	پاورد همه پرازرگ و ساز	
بجو بر بد انسوی بگشود راه	ببر شد بر رنگونه چون حید گاه	
در ایشان دو دم کمپنی شد پدید	نخت انجمن پا بد امن کشید	
چو بر زمین و خاست از زده شد زیبا	فرانسین سر سوی جاوده نهاد	۱۶۱۰
پاورد کشتی و بفرخت مال	ببر شد زمانه شش و پستال	۱۶۱۰
دو دم کمپنی نیز شد تار و مار	زنوشد سیر کمپنی آشکار	
ببازار گانی بر سوی راه	بکشش گشاوند هر سال و ماه	
چو هفتاد بر زمین و خا بر فرود	سوی بندر سورت آمد فرود	۱۶۱۰
بود اگر ی پانواده فرخ	در انجا یک ساخت کوئی و کاخ	
بداد و سستد هر کجا یافت دست	سرائی بر آورد و انجا نشست	
ز بازار گانی گشته پیش	بسی جای گرفت در دست خویش	
فراوان زار کانش آمد بست	زمین و بد انجا فرمان نشست	
هندوستان نام او شد بلند	بفرجام ز انگریز نش آمد گزند	
ازین بوم یکبار ه دست گشت	نمانده بدستی فنش بدست	
چو در فرودیم آید پیش	بدین جای کوته کنم گفت خویش	

آمدن گروه دینارک بعزم تجارت هند و

ورود ایشان بعلف تا بخورد و ساختن قلع و شهر

زوینمارک اکنون سخن آورم
 چو بر زمین و خابشت دود شد شمار
 بسوی هندشش کشتی تره سپر
 روان کرد و آمد تراه در آن
 سرانند میانشند او ند راه
 بیام نزدیک تا بخور
 ز مدرس فاده بسوی جنوب
 یکی قلعه کردند آنجا بس پای
 گانه همه کور بودند و کر
 بیگانه مردم گفت هیچ کس
 دژ و باره کردن نیسای یکا
 خرید و فروشید چیزی که هست
 سراسر چو شد برج و باره تمام
 چو از باره و دژ پیرد خستند
 تیرنگبار آنجا را خوانده نام
 بهندوستان کوئی پنج کس
 نخستین از ایشان بود پریش
 از آن پس بلند یزد چاره جوی
 سپس زان فرسید شد ره سپر
 زانگریزیه خود بود اشکا

بگفتار نو از کهن آورم
 بر آنفرقه آنکس که بد شهر بار
 سه از خویش و از کیمین سه دیگر
 بسوی سرانند پسرشش جهاز
 روان گشته تا کام زانجا بگاه
 که شهریت نزدیک مدرس بود
 بد آنجا که کارشان گشت خوب
 بدیشان نه چون گفت کسی چرا
 زدانش تهر مغر و از مغر سر
 شمار اجد سود است پشه پس
 سرانی گزینید از بهر بار
 بود بس یکی خانه بهرشت
 مرا آنرا نهادند دن بگ نام
 در آن بوم شهری زنوساختند
 بازار گانی گشادند کام
 بده بهر بازار گانی و بس
 که از همسران پای بهناد پیش
 بسودا سوی هند آورد روی
 بیوم و بر هند افرخت سر
 چو پروین درخشان شبهای تار

ازین چاروین مارک بدوین
 جز اینها هر کس ز خاک فرنگ
 بآمد شدن بود بگشاده راه
 از اینها بند اندرون همکس
 نشانی از ایشان پیدا نیست
 بنا کامی و جام دل پر ز نهر
 بر فستند و ز ایشان پرده جاک
 ز بوم خود آمد بدین سر زمین
 پام بسودا پازیده جنگ
 بگفت شان بنده کوفی و جایگاه
 کنون نیست پیدا جز انگریز و
 کسی را بآمد شدن بار نیست
 ز کالاهای کرده کوفی و شهر
 نهادن بدینو نیارند پاسی

خست تمام کلام لاجوان و عنایتک عظام

سپاس از خداوند فیروزگر
 مرا کرد فیروز بر کام خویش
 نخستین نامم بیامد بهین
 همه راست گفتار و دور از دروغ
 نه خامه پاف ترا شنیده ام
 نه از پیش خود ساخته داستان
 درخت سخن از خود برگ و شاخ
 خوشامد که آن شیوه شاعریست
 شد انجام این نامزد لفروز
 گراز پاریسی سال خواهی شما
 مسیحی دوم ماه و بدر و چشت
 فرزون برد و نه صد و چهار سال
 با انجام آوردم این گفته را
 بگفتار بخشیدم سیروی و فر
 با انجام این نام چون نام خویش
 همه نغز و شایسته در وی کن
 بگفت گزاف نداده شروع
 نه پهلو ده کاغذ خراشیده ام
 بگفتم درین نامه از باستان
 ندادم نکردم بزرگ و فراخ
 ز زشتی آن شیوه یکسر بریت
 بشهر یور از ماه و خورد ادروز
 بدبشتاد و سه بر صد و یکترا
 که این نامور نامه انجام گشت
 بفرجام یک و بفرخنده فال
 بسفتم در این در نامت را

زمین گشت نو و استان کهن
 سخن صاف زمینان درین روزگار
 چو اختر درخشنده در روی سخن
 بگردید اگر کس پیا و سپار
 مرا هست امید از بخت بران
 مستبوار و پیدار و دانار و آن
 چو گاهی برین نامه برسنگند
 ز فرزند کاوس یاد آورند
 بآمرزش این سراپا گناه
 تبه کار و بدخوی و نامه سیاه
 گشاید لب پیش آمرزگار
 گناهش پیا مرز و کن رستگار



فهرست داستانهای جلد اول از کتاب جابر بن حاتم

۲	درباره کتاب ششم بر عهد امیر
۵	فی نعت الانبیا علیهم السلام
۶	در محامد پادشاه اعظم و شهرنشست معظم که بمشید جاه فریدون سپاه و ارث ملک سلیمان باعث امن و امان رونق بخشید و تاج کینک جابج خلد ملکه
۹	وصف الحال ناظم
۱۲	سبب تالیف این نامه شریف و ترصیف این صحیفه ضعیف
۱۴	مسوده عریضه که بجنور پر نور نواب استطاب قدسی القاب بر کزیده داور آسمان و زمین زبده و مختار حکام وحت آباد مآد و طین این الملک ممتازالدوله جو ناسن دنکن بهادر غصه جنگ دام اجلاله کذرا نه شده
۲۱	تمه ایات سبب تالیف
۲۲	پان مجلی از آغاز نوع انسان با قوال متفاوته امم مختلفه و تجدید عمارت هندوستان با اعتقاد بعضی از ارباب ادیان بخلاف آراء براهمه هندو و فرزانشکان ابران و فلاسفه یونان و دانسوران خطا و فتن و تخمین آنکه از تمام کشور هند الحال کدام قطع را هندوستان میخوانند
۲۹	در اختراع باروت و ابتداء تفنگ و توپ که از کجا و از کی و در کدام زمان بوده است

تمه فهرست داستانهای مبلد اول از کتاب جارجنا مه

صفحه ۳۰ آغاز داستان و ذکر شیوع کیش نصاری در دیار طیار
و کرنا نکت از توابع صوبه دکن ملک مندوستان بعد استقرار

حضرت مسیح بر آسمان

۳۳ انکاهی یافتن پادشاه کیوان جاه انگریزان گرت الفیه
از بودن عیسویان در مندوستان و فرستادن یکی از علمای

مسیحی سیکول نام بند با پادشاه

۳۵ روانه شدن سیکول بطرف مندو رسیدن بلیبار و کرنا
و مراجعت بانگلاند بعد ملاقات با عیسویان

۳۶ ذکر ظهور اسلام و رسیدن تازیان بدولت و کام و سخر
نمودن ممالک سلاطین کیوان معتم و تصرف در آوردن
پت المقدس و بلاد شام و رنجانیدن نصاری را در وقت
رفتن بزیارت پت اقصی و تولد گاه مسیح علیه السلام

۳۷ شکایت نمودن عیسویان از مسلمانان بخدمت پاپ یعنی
خلیفه دین مسیح و نامه نوشتن پاپ بسلاطین عیسویه و
تخریب نمودن با اجتماع مساکر و محاربه با مسلمانان

۳۸ مجادله نمودن عیسویه با مسلمانان و تصرف در آوردن
پت المقدس و باز اوردن آن

۳۹ داستان مصالحه فرقه اسلامیه بتفویض مسجد پت اقصی
بطایفه نصاری و آمیزش کردن هر دو گروه در معاملات

تمه هنرست داستانهای جلد اول از کتاب جارجن

صفحه	موضوع
۴۷	و آگاهی یافتن پرسیش از منافع موفوره تجارتی مند
۴۸	خواستش نمودن فرقه پرتگالیه بآمدن مند بجهت تجارت و رسیدن کب کوه دهب و مراجعت کردن
۴۹	روانه شدن پرسیش از دفعه ثانیه بطرف مند و رسیدن ببندر کلی کوت از توابع طیار
۵۲	استقلال هم رسانیدن پرسیش از بر باد رهند و ستان و رسیدن برایست
۵۳	خواستش فرمودن سلطانه انگریزان الیزابت بنت ممری شتم از استماع ترقی دولت پرسیش از بر باد رهند بفرستادن فرقه خود بر رسم بازرگانی بند مقرر نمودن کیمپنی
۵۵	فرمان دادن الیزابت کیمپنی بجهت تهیه اسباب تجارت و اندر نمودن بحسن سلوک در معاملات و مختار ساختن ایشان از ادرسیاست مجرمان
۵۷	روانه شدن انگریزان بسمت مند با جازات تجارت و رسیدن ببندر بطاویه و ممنوع گشتن بورد و باد رهند و ستان از اسپلا پرسیش از
۵۹	آگاه شدن الیزابت از منافعت پرسیش از تجارت و دیگر بلاد و اصحار مملکت یورپ را که مشهور بفرنگستانست و نامه نوشتن بکمال الدین محمد اکبر پادشاه

تمت فہرست دستاویزهای جلد اول از کتاب جارجنا مہ

صفحہ نامہ فرستادن الیزابت بجلال الدین محمد اکبر والی ہند محسوب

مدنہال

۶۳ آگاہ شدن کشیشان بریکیش و اختلال نمودن در حصول آمانت
و آمال مدنہال و اشغال جلال الدین محمد اکبر از دارالمال

جلوس فرمودن جهانگیر بر سریر اجلال

۶۵ پاسخ نوشتن جهانگیر شاہ بالیزابت و روانہ شدن

مدنہال بنیل آمانی و آمال و آمدن کپستان باکتر از اینگلائٹ

بمذرت سورت

۶۶ آگاہی یافتن و تشریح کشیشان از آمدن کپستان باکتر بمذرت

سورت و پیغام فرستادن بمقرنجان بجهت ممانعت انگریزان

و جواب شنیدن

۶۹ ذکر اختلال احوال کپتان باکتر از اختلال و اشتعال آتشی

عناد بریکیشان و سارنش متعمرنجان با ایشان و رفتن

کپستان باکتر حسب الطلب جهانگیر شاہ باکرہ و گماشتن

ولیا مہم شانس نامیرا کابی خود در مذرت سورت

۷۱ روانہ شدن کپستان شری از انگلند و رفتن بمذرت ممان

و آمدن بمذرت سورت و شکستن جہاز او

۷۲ بازگشت بدہستان کپتان باکتر و اختصاص دادن جهانگیر

اورا بمناکت کی از پرستاران حرم

تمه فهرست داستانهای جلد اول از کتاب جاجن نامه

صفحه ۷۵	شکایت نمودن کبستان باکتر از مقرنجان و طلب فرمودن جهانگیر اورا با گره و مراجعت نمودن مقرنجان بیدرسورت و پی اعتبار شدن با کهنر
۷۶	اراده کردن باکتر بمر اجعت انگلند و مانعت نمودن همرد و برادرش باغوا می کشیدن
۷۸	آمدن سرزمندری بدلتن از انکلند با چهار چهارسوی بندر محار و گذار شدن با حرا
۸۱	فرود آمدن سرزمندری بدلتن ارگشتی بملاقات پاشا و گرفتار و مجوس شدن او
۸۲	روانده ساختن پاشا شکر بجهت دستگیر نمودن چهارزات و شکایت پادشاه
۸۳	پنجم فرستادن پاشا بسرزمندری بدلتن بجهت چهارزات اربعه و جواب دادن او
۸۵	آگاهی یافتن انگریزان از گرفتاری سرزمندری بدلتن و رفتن ایشان با چهارزات بکناره دریای حبش و خلاص شدن بدلتن از هتد بطریق غیر معلوم و پوستن چهارزات
۸۶	ذکر فرمان دادن سلطان روم بانگریزان بجهت تجارت در مملکت او
۸۸	روانده شدن سرزمندری بدلتن از طرف محار و آمدن بلنگر گاه بندرسورت آگاه شدن مقرنجان و نامه نوشتن بدر گاه

تمه فهرست داستانهای جلد اول از کتاب حاجیت امه

صفحه	موضوع
۹۰	جهانگیر و میوستن کیتان مشرفی بدلتن رسگاری یافتن با کتر از آگره و آمدن بمبهاست با بعضی وقایع مدلتن با پرنگیشان
۹۲	آمدن نیکو هم بخارپش بدلتن و آگاه کردن او را از عداوت مغربان و آمدن با کتر بمبهاست
۹۳	مخبر نمودن بدلتن جبارات بندر سورت و پیغام فرستادن بمقرخان بجهت با کتر
۹۶	روان شدن بدلتن بطرف مخا و آگاه شدن از رفتن کیتان ساریس بندر مخا
۹۹	پیغام فرستادن بدلتن کیتان ساریس و آگاه کردن او را از خدعه اهل مخا و مخبر کردن مراکب مردم هند و طلب نمودن تاوان از پادشاه مخا
۱۰۳	آمدن کیتان بست از انگلند بباره بندر سورت و آمدن پرتگیشاق بکنگ او
۱۰۵	آمدن میرجعفر خان بملاقات کیتان بست و محاکمات نمودن بجهت استعلا من جبار و هوا بدادن
۱۰۸	آمدن شیخ صفی صوبدار کجرات بندر سورت و گفتگو کردن او با کیتان بست
۱۱۰	شرح و توفه موفقه بعبود و شروط که فیما بین شیخ صفی کیتان

صفحه	پست نوشته شد
۱۱۵	نامه فرستادن شیخ صفی با عهد نامه مرقومه کپتان پست بدارالت لطفه اگره در پور پیرانی پوشیدن
۱۱۶	آمدن کپتان پست در بندرسورت و ورود پیکر ایشان دفعه ثانیه بمباریه و هزیمت شدن
۱۱۸	رفتن کپتان پست بمظفر آباد مشهور بمبدر دیو و تعاقب نمودن پیکر ایشان و هزیمت یافتن و مراجعت کردن کپتان پست ببندرسورت و روانه شدن او
۱۲۲	رفتن میستر کنینگ از بندرسورت بدارالت لطفه اگره بانام و دایا و اتمام عمر او انجا
۱۲۳	موت و ششیدن نایره محمد پیکر ایشان و تعرض نمودن بمبارات ایلی هند
۱۲۵	ذکر رفتن میستر وین تین و میستر آلدورث سمیت احمد آباد کجا بجهت استعلام راه در رسم آنجا و روانه شدن وین تین از کجا ببندرسورت
۱۲۸	مفارقت نمودن وین تین از کاروان در رسیدن بمبدر و نا و میهمانی خواندن عالم آنجا او را
۱۳۰	بدرقه گرفتن وین تین بهم شیم را و اسیر شدن در عرض راه پست بهیم
۱۳۳	ربایئی یافتن میستر وین تین از بند و روانه شدن

تمه فهرست دستاویزهای جلد اول از کتاب جابجنا

صفحه	بطرف کجرات و قایم عرض راه
۱۳۶	آگاه شدن زمین تن و آلدورت و فعه ثانیه از آمدن چهار انگریزی باد و کس کی سر رابرت شرلی و دیگر سرتاس
۱۳۸	پاول بطرف مکران و سیر و آمدن ایشان بکوا اول آگاه هی یافتن فرستادگان از مکر سالار کوا اول و دستگاری شدن ایشان
۱۴۱	رسیدن فرستادگان بیول و گرفتن قول و پیمان از مکر آنجا و فرود آمدن بخشک
۱۴۴	روان شدن رابرت شرلی از ترقه سید بطرف آگره و از آنجا بمسفهان
۱۴۶	مشغول شدن نایره فساد پیکیشان و تعرض نمودن بجایز تجار و مقرر شدن مقرنجان از کجرات بمحاربه و محاربه ایشان
۱۴۸	رفتن میستریزین تن حسب الطلب بستر کرج از بندر سورت با کبره
۱۴۹	آمدن جنرال نکوس و وقتن بندر سورت و استمداد مقررنجان از و در محاربه پیکیشان
۱۵۰	پاسخ دادن جنرال نکوس و وقتن بنظر پیک و رفتن او پیش مقررنجان و آمدن مرتبش و دیگر
۱۵۲	مسدود ساختن مقرنجان ابواب تردد و معامله متوطنین بورت

تمه فهرست داستانهای جلد اول از کتاب جارجنام
صفحه
و غیره با انگریزان

۱۵۴ مراجعت کردن پست کرج و پیستروین تن از اگره بمیدر
سورت و بدسلوکی نمودن مقرب خان بمیستر آلدورث
کوئیدار و خبر یافتن جنرل نکوسس و دنتن از تهیه پرکیشان
کجته محساره

۱۵۶ وصول پیمان نامه بمقربخان و معزز گردیدن انگریزان
و روانه ساختن پدایا و ارمغان بطرف اگره و آمدن
پرکیش بر باره و رفتن بمیدر کهوگانی محادله

۱۶۰ مراجعت پرکیشان از بندر کهوگا بسومالی در رسیدن
معاذت بدیشان از گووه و اندیشیدن شپهخون و رفتن
جهازات انگریزان و تعداد لشکر ایشان

۱۶۳ اندیشیدن دنتن با خویش از کثرت لشکر پرکیش و قایل
ماندن در سنگرگاه سومالی و مصالحت خواستن مقرب خان
از دستر گووه و امان نمودن او

۱۶۵ تمسبه اندر دستن کیفیت باره و رفتن از آنجا بسومالی و بنده
سورت

۱۶۶ گسترودن جنرل نکوسس و دنتن و اتم مخادعت و فرستادن
مقرب پرکیشان بکشتی بمجادلت و بهر میت یافتن پرکیش
و سوختن بهر کشتی بدست خویش

تمه فہرست داستانہای جلد اول از کتاب جامعہ

۱۷۰	مصالحت خواستن جبر و نمودن از مقرر بجان و استماع نمودن خان عایشان و آمدن امداد جبر و نمودن از گووہ و قدر ایشان بجز سوختن شتی انگریز و ناکام شدن
۱۷۵	شکر و ستادن جبر و نمودن تائید بمجادلہ انگریزان و ناکام برگشتن مکرر مصالحت خواستن از مقرر بجان دسر بچین مقرر بجان از صلح
۱۷۷	ہزیمت یافتن جبر و نمودن از بارہ و ایستادن او در دریا و مصمم شدن دو تن بداجت انگلہ و آمدن مقرر بجان بامستعلمان بمرقات دو تن
۱۸۰	روانہ شدن دو تن بہمت انگلہ و رسیدن بجا جبر و نمودن و مستعد شدن بمجادلہ و گذشتن از ہمدیگر بدون جنگ و مقابلہ و بسز شدن پسانہ عمر او در ضررہ منہ تمام
۱۸۲	روانہ شدن تکایف از بند سورت بطرف اگرہ بہا کستر اذوردہ با بعضی وقایع دیگر
۱۸۶	روانہ شدن الدرورث از کورات و وقایع بین باہ تاوردہ او
۱۸۸	مصالحت نمودن پرنسپال بجا انگیرشاہ و ترقیم بجان نامہ بموجب و لغواہ
۱۹۰	روانہ شدن سرتاسر روار از انگلہ بسفارت نزد جہانگیرشاہ و رسیدن او بسورت

تمت فهرست داستانهای جلد اول از کتاب جاجینامه	
۱۹۲	فرو آمدن سرتاسس رو بندر سورت و بدسلوکی نمودن ذوالفقارخان با او روانه شدن او بطرف اجمیر حسب الطلب جانگیرشاه
۱۹۵	رفتن سرتاسس رو بملاقات جانگیرشاه و شاهزاده شاهجهان و شکایت کردن از سلوک ذوالفقارخان پیش شاهزاده و تسلی دادن شاهزاده او را
۱۹۶	رفتن سرتاسس رو دفعه دوم بجنورشاه و اخلال نمودن امرای درگاه در کار او بانخواستن و خرد نمودن
۱۹۹	رفتن فرستاده بجنورشاه بطلب آخرین جواب و منجر شدن مفاوضه بکافحه و آنت تمام آن تعلقین وزیر صواب تدبیر مصالحت
۲۰۳	تفصیل قواماتی که سرتاسس بجهت اجرای مهمات تجارت علمی فرستاده
۲۰۷	گفتار در مراجعت جزو منواریسای بیگوده و شکر فرستان بجنگ جبارات انگریزی که با سرتاسس رو آمده در غور سومکا بودند و تفرقه لشکر بگوش طوفان
۲۱۰	روانه شدن میستر کیلینک بسمت طیار و رسیدن بکلی کوت و آمدن او بستان راجه آنجا از او در جنگ پرتگیش و استحکام دادن محمود دوستی و بانجام زیانیدن
۲۱۴	بازگشت بزرگ سرتاسس رو بدرگاه جانگیرشاه و آمدن

تمت فهرست داستانهای جلد اول از کتاب جارجنامه

فرستاده جزو نمود و جذب قلوب شاه و سپاه و اخلال
شاهزاده سلطان خرم معروف بشت جهان و آسفجاه
در اجرای کار سرتامس رؤیش شانشاه

۲۱۷ ذکر درود جشن تولد پادشاه و مکالت کردن سرتامس
با آسفجاه

۲۲۰ رفتن فرستاده پیش دفتر دارشاه منشی شکرانده و شنیدن
سخنان خاطرخواه

۲۲۱ روانه شدن چهارجهباز از انگلند بیدرسورت و دوچار
شدن باکشتی جنگی پریش در راه و وقوع جنگ و کشته
شدن جوزف کپتان چهارات و نصب شدن پیل گامی او

۲۲۵ جنگ کردن پیل بامنی سیز در خمی شدن او و پایان
رسیدن عمر کشتی منی سیز

۲۲۹ آگاه شدن سرتامس رواز و ورود مراکب اربعه بسورت
و خبر دادن جهانگیرشاه

۲۳۱ فرمان دادن جهانگیرشاه بسرتامس و بجهت کوتی
ساختن در بندرسورت

۲۳۲ ذکر وفات حمیر پادشاه انگلند و جلوس نخستین چارلس
انتقال جهانگیرشاه و خلافت شاه جهان و سبب ساخته
شدن کوتی انگرزان در نیگاله با محصل وجه